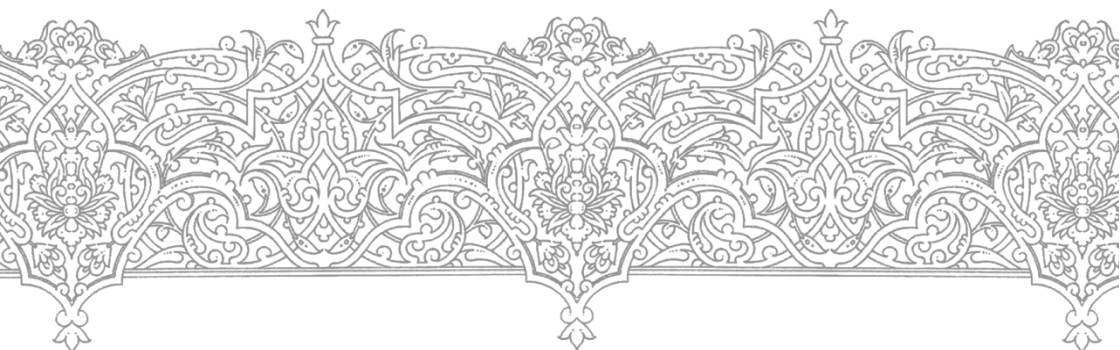




جریان شناسی فقهی، کلامی، طریقتی اهل سنت

دوره آموزشی اتحادیه بین‌المللی امت واحدہ



ظهور اسلام

در سال ۶۲۲ میلادی در شبه جزیره عربستان، خورشید اسلام بدرخشید و امت مسلمانی تشکیل شد تا زمانیکه بنیان‌گذار و پیام‌آور الهی آن رحلت کرد. داستان از اینجا شروع میشود. تا زمانیکه این پیام‌آور بود تقریباً به خاطر وساطت جامعه و نوظهور بودن افکار و مدار واقع شدن تفکرات یک فرد، زیاد انشقاق قابل ملاحظه‌ای وجود نداشت. حال چند مورد مخالفت بوده که دیده شده اما این مخالفت‌ها باعث تشکیل حزب و گروه خاصی نشد. تا زمانیکه شخص اول دعوت حق را لیبیک گفت. چه اتفاقی افتاد؟ یک سوال اساسی و حساس پیش آمد: از این به بعد رهبر و خلیفه کیست؟ امام کیست؟

دو نگاه وجود دارد: یک نگاه معتقد بود همان گونه که شخص نبی به انتخاب و انتصاب الهی است، جانشینان نبی به این دلیل که غیر از وحی، بقیه مسئولیت‌های نبوت را دارند، باید تابع انتصاب و انتخاب الهی باشند. اینها با دلایلی که داشتند حول وجود نازنین مولا امیرالمومنین گرد آمدند و یک اصطلاح به نام شیعه ایجاد شد. پس در نگاه اول منشا اختلاف و منشا چندگانگی، بحث جانشینی بود.

جامعه اسلامی از شبه جزیره عربستان فراتر می‌رود و وارد امپراطوری‌ها و فرهنگ‌ها می‌شود. ایران با آن عظمت اسلام را می‌پذیرد. اسلام به سمت شبه قاره هند می‌رود، سمت آفریقا می‌رود و به بخش‌هایی از اروپا نزدیک می‌شود.

این قشر عظیم مسلمان با فرهنگ‌ها، اندیشه‌ها، پیشینه‌های مختلف و از دین جدیدی که پذیرفته‌اند باید بدانند در حوزه عقاید، در حوزه بایدها و نبایدها (فقه) چه بکنند؟

بعد از پیامبر هنوز خیلی جامعه گسترده نشده بود و اگر برای کسی سوال فقهی پیش می‌آمد سریع به خانه اصحاب و کسانی که با پیامبر بودند می‌رفت و سوالش را می‌پرسید. خیلی هم برای او فرق نداشت این صحابه چه کسی باشد. شاید به اولین نفری که می‌رسید یا همان چند نفر مشهوری که بودند از آنها سوال می‌کرد.

اصحاب هم در مدینه بودند و به خاطر دستوری که خلیفه دوم داده بود حق خروج نداشتند. بعد از خلیفه دوم و برداشتن منع حضور اصحاب در مدینه، اصحاب در مناطق مختلف پخش شدند. بخشی به شام رفتند، بخشی به مصر و بخشی آمدند در عراق. حالا بر فرض مردم عراق می‌دانستند که اگر سوالی داشتند به کوفه بیایند و از عبدالله بن مسعود سوال کنند.

این صحابه‌ای هم که می‌رفتند به مناطق مختلف، با حوزه درسی که داشتند، کم‌کم یک سری مکتب‌ها را تشکیل دادند. ولی حوادث اجتماعی هنوز سر جای خودش هست، آنهایی که شیعه بودند کمتر سراغ این مکاتب می‌رفتند. لذا بزرگان شیعه تا جایی که امکان داشت به ائمه یا به منصوبین از طرف ائمه ارجاع می‌دادند. ولی اهل سنت در مکتب‌ها بودند. مکتب‌ها کم‌کم پیشرفت کرد، شاگردان اولیه حلقه‌های اولیه کم‌کم برای خودشان

صاحب تالیف و نظر شدند. در کنار حوادث سیاسی که در شرف وقوع بود مرزبندی‌ها یک مقدار روشن تر شد، بینش اعتقادی به گونه ای، بینش سیاسی به گونه ای و بینش فقهی نیز به گونه ای از دیگران تفکیک شد. صحابه از دنیا رفتند و تابعین (کسانی که صحابه پیامبر را دیدند ولی خود پیامبر را ندیدند) آمدند. تابعین کم کم برای خودشان در جاهای مختلف درس و مسلک تشکیل دادند. بنابراین از اوایل قرن دوم اولین مذهب فقهی را در اهل سنت مشاهده می کنیم.

شکل گیری مذاهب فقهی

وقتی می گوئیم «مذهب» یعنی یک سیستم فقهی با یک چهارچوب مشخص در نحوه استنباط احکام که چه چیزی معتبر هست و چه چیزی نیست؟ بر فرض فلانی پیش من آمد و گفت پیامبر اینچنین گفت آیا من از صحبت ایشان می توانم استنباط فقهی بکنم یا خیر؟ آیا خبر واحد به آن اخذ بشود یا نه؟ با قرآن چطور باید رفتار بشود؟ صحبت های صحابی چقدر ارزش دارد؟ سخنان تابعین چقدر ارزش دارد؟ و ...

یک نکته: وقتی که به یک سنی مذهب برسید، باید در سه حوزه او را آنالیز کنید. در حوزه فقه، در حوزه عقاید و در حوزه طریقت. هر سنی باید در همه این سه حوزه - نه یکی از این سه حوزه- آنالیز بشود.

فقه حنفی

اولین مکتب فقهی که تشکیل می شود توسط نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰ ه.ق) است که او را به اسم «ابوحنیفه» میشناسیم. اولین شکل گیری نظام مند در حوزه فقه اهل سنت حول افکار ابوحنیفه است.

اجداد ابوحنیفه از اهالی کابل ایران قدیم و افغانستان فعلی بودند. خودش در کوفه بزرگ شد. ابوحنیفه در کوفه است و کسی است که پیامبر را ندیده و صحابی را هم ندیده است. استادی دارد بنام حماد بن ابی سلیمان که خود شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی است و ابراهیم هم شاگرد عبدالله بن مسعود است.

مختصات فکری عبدالله بن مسعود چیست؟ عبدالله بن مسعود در صحابه موجود بعد از پیامبر به صحابه عقلی معروف است، در مقابل کسانی که نقل گرا هستند. طبق این تأثیری که دارد فقه ابوحنیفه بیشتر تابع عقل است. پس ببینید سیر اساتید تا برسد به صحابی چقدر در افکار و مکتب تأثیر گذار است.

مثلا ابوحنیفه در پذیرش خبر واحد بسیار سخت گیر است. چندین شرط برای پذیرش خبر واحد می گذارد که با این شروط تقریباً اخباری که بشود به آن استنباط کرد، بسیار کم می شود. بعضی از باب مبالغه گفته اند ابوحنیفه ۱۷ خبر را قبول داشته که البته مبالغه است. در عوض چاشنی بحث هایش قیاس است، قیاس یعنی همان استفاده از عقل در استنباط احکام.

در پیش برد چهارچوبی که ابوحنیفه مشخص می کند، دو شاگرد او موثر هستند. یک شاگرد اجرایی و یک شاگرد علمی. شاگرد اجرایی قاضی ابویوسف است. قاضی آن زمان تقریباً مثل قوه قضائیه فعلی است، قاضی ابویوسف با

پذیرش چهارچوب ابوحنیفه، قضات و نوع قضاوت‌ها و محکمه‌هایی را که ایجاد می‌شد، با این چهارچوب محک میزد. دیگری محمدبن حسن شیبانی است که مجموعه آثار ابوحنیفه را جمع می‌کند و به صورت منظم درمی‌آورد و بعد از تدوین نشر می‌دهد. الان احناف از این دو شاگرد تعبیر به صاحبین یعنی دو یار ابوحنیفه می‌کند.

ابوحنیفه از قیام زید پسر امام سجاد «ع» حمایت می‌کند و آن را تشبیه به روز بدر می‌کند. برای قیام او کمک مالی می‌فرستد و حکومت را حق بنی‌هاشم می‌داند. حکومت عباسی‌ها را جایز نمی‌داند و به خاطر نپذیرفتن منصب قضاوت از جانب عباسی‌ها اذیت، آزار و شکنجه می‌شود و در اثر همان هم از دنیا می‌رود. وقتی به کسی مثل ابوحنیفه در این سن و سال بگویند بیا قاضی شو و بگویند نه، یعنی مبارزه منفی و زیر سوال بردن مشروعیت حکومت عباسی. ابوحنیفه یک پیشینه اجتماعی اینطور دارد.

حنفی‌ها به نسبت بیشترین پیرو را هم دارند. حوزه فعالیت آن هم شبه قاره (هند و پاکستان و بنگلادش) تا جنوب شرق و استان گلستان ایران و کشورهای تازه استقلال یافته شوروی را شامل می‌شود. حوزه جغرافیایی احناف کوفه و عراق بوده است، نوع تفکر کوفه هم عقلانی است. یک زمانی می‌خواستند فحش محترمانه بدهند می‌گفتند این کوفی است، کوفیه یعنی یا شیعه است یا حنفی که هر دو عقل‌گرا هستند، اخباریه و اهل حدیث وقتی می‌خواستند یک تعریض مودبانه بزنند می‌گفتند این کوفی است یعنی اهل عقل است با مبانی عقلی سر و کار دارد.

فقه مالکی

دومین مکتب فقهی که ایجاد می‌شود، مکتب مالکی است. مالک بن انس رهبر این جریان متولد مدینه است. صحابه ای که در مدینه می‌ماند عبد الله بن عمر است. مسلک او حدیثی و خبری است. اصلاً مدینه خبری بوده است و تابع اخبار و احادیث بوده اند. مالک بن انس در این فضای خبری یک نظام فقهی ارائه می‌دهد. بنابراین نظام فقهی ایشان دقیقاً بر پایه اعتنای به اخبار بنا می‌شود.

یک مثال: از مدارک استناد مالک در استنباط احکام چیست؟ کنار قرآن و سنت، عمل اهل مدینه از منابع استنباط است. ببینید سال ۵۹۳ ه.ق بدنیا آمده است یعنی یک قرن از اسلام گذشته است و وقتی که صاحب نظر شد قرن دوم است. حتی پختگی‌اش در نیمه قرن دوم است، در آن فضا می‌گوید که عمل اهل مدینه برای ما حجتی جایز است. چرا؟ می‌گوید چون مدنی‌ها قبلاً تابعین و صحابی بوده‌اند و اینها عملهای خوبی در مدینه بجا گذاشته‌اند و امکان ندارد در مدینه چیزی رایج باشد که ریشه اسلامی نداشته باشد.

فرق این تفکر با تفکر عقلی چقدر است؟ عقلی می‌گوید این حرفها چیست؟ حکم پیدا نمی‌شود می‌گذاریم، در شرع حکم بعضی چیزها گفته شده است و بعضی نه، با عقل مان، مجهولات را از معلومات کشف می‌کنیم. پیامبر حکم ده مورد را گفته و پنجاه مورد را نگفته است. این ۵۰ مورد را می‌بینیم آنها را که مثل این ده مورد هستند،

حکمشان را در می‌آوریم. مثلاً ابوحنیفه به اجتهادات تابعین می‌گفت این اجتهاد است و نظر شخصی ایشان می‌باشد ولی مالک می‌گوید نه قول تابعین حجت است.

مالک کتاب موطا را می‌نویسد. یک کتاب فقهی که به صورت حدیثی نوشته شده است. این در دوران عباسی است که برخی خلفا پشت آن ایستادند و آن کتاب را پخش کردند و گفتند عمل باید طبق این کتاب باشد و مذهب مالکی هم گسترش یافت.

مثلاً یکی از نمونه‌های مالکی که شما خواهید امروز بشناسید چیست؟ اهل سنتی که بی‌مهر ولی دست باز نماز می‌خوانند. چرا؟ چون معتقد هستند بستن دست مکروه است. لذا بی‌مهر نماز ولی دست باز می‌خوانند. سد ذرایع از موارد استنباط فقهی شان است.

مالکی‌ها در ایران نیستند و در خاورمیانه هم حضور ندارند. بیشتر حضور مالکی‌ها در آفریقا است که در کل هم جمعیت زیادی را شامل نمی‌شوند.

فقه شافعی

سومین مکتب از آن محمد بن ادریس شافعی است. شافعی شخصیت عجیبی است. الان از شما بپرسند نزدیک‌ترین مذهب اهل سنت به شیعه چیست چه می‌گویید؟ شافعی. اما این را خیلی قبول ندارند. چرا؟ چون اینجا بحث فقهی است.

شافعی شاگرد مالک است و از طرفی سفر زیاد رفته است. نسبت به ابوحنیفه می‌گوید «الناس فی الفقه عیال ابوحنیفه» مردم ریزه‌خوار ابوحنیفه در فقه هستند. با هر دو مکتب قبل از خودش آشناست. نقلی و عقلی را خوب می‌شناسد، از لحاظ شخصیتی هم به خصوص چهار پنج سال آخر عمرش که به مصر می‌رود، یک نگاه نزدیک‌تری به اهل بیت دارد، اشعاری هم به ایشان منسوب است.

أل نبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی

ارجوا بهم یوم غدا اعطی بیدی الیمین صحیفتی

این یکی از اشعار منصوب به شافعی است، می‌گوید اهل بیت ذریعه (وسیله) من هستند، من با اهل بیت است که به خدا می‌رسم، امید دارم که در فردای قیامت به واسطه اهل بیت نامه اعمالم را به دست راستم بدهند. و یا آن شعر معروفش که در جمعی نشستند و صحبت می‌کنند، می‌گویند حب علی و فاطمه رخص است. ایشان می‌گوید اگر دوست داشتن اینها (اهل بیت) رخص است، جن و انس شهادت بدهند که من رافضی هستم. یک سری نگاه‌های این طوری از شافعی به ما رسیده است.

شافعی دو دوره دارد. یک دوره در بغداد می‌آید و خیلی هم می‌ماند و یک دوره که در مصر حضور دارد. چند سال آخر عمرش در مصر است. جالب است که در مصر هم از طرف پیروان مذهب مالکی اذیت و آزار و شکنجه می‌شود

و مثل اینکه در این اختلاف مذهبی مریض می شود و از دنیا می رود. اولین نفری است که خودش کتابش را تدوین می کند. کتاب های دیگران را شاگردان شان تدوین می کردند. در کتاب الرساله شیوه استنباط را تدوین می کند. عمده جهان اسلام را گشته است، عربستان، عراق، یمن، مصر. نوع نگاه ایشان با توجه به آشنایی که به هر دو دیدگاه داشته، ترکیبی است بین خبر و عقل. و برخی از عوامل سیاسی دیگر مثل پذیرش شافعی توسط برخی حکام مثلا در محدوده شام در گسترش این دیدگاه تاثیر بسزایی داشته است. و الان شافعی ها از نظر جمعیتی دومین مذهب بعد از احناف هستند.

پراکندگی آنها در ایران از جنوب ایران یعنی هرمزگان شروع می شود و در بوشهر، کرمانشاه، کردستان، آذربایجان، ایلام و بخشی از گیلان حضور دارند.

فقه حنبلی

چهارمین امام اهل سنت احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱) است. شخصیت ایشان در چند جمله: در زمان محنت قرآن زندگی می کرده است. زمان دعوا بر سر اینکه آیا قرآن خلق شده یا نشده؟ قدیم است یا حادث؟

کار به جایی می رسد که دادگاه تفتیش عقاید ایجاد می شود و مامون معتزلی عقل گرا، مقابلش اهل حدیث حدیث گرا، یکی می گوید قرآن حادث است و یکی می گوید قدیم، بخشنامه می کنند تمام کسانی که می گویند قرآن قدیم است به آنها بفهمانید که قرآن حادث است. لذا می رفتند و از قضات می پرسیدند نظر شما چیست؟ اگر جرات داشتند مخالفت می کردند. مخالفت، شکنجه، زندان و کشتن به همراه داشت. احمد بن حنبل تقریبا از معدود کسانی است که اگر بخوایم بشماریم دو سه نفری است که تا آخر پای عقیده اش ایستاد. بیست و هشت ماه زندانی می کشد، پنج سال حبس خانگی دارد، ممنوع از تدریس، ممنوع از ملاقات و ممنوع از حضور اجتماعی. تغییری ایجاد می شود و متوکل حکومت را به دست می گیرد. متوکل نزدیک به آرای اخباری هاست. البته برخی معتقدند که این مساله جنبه سیاسی داشته است. زیرا مامون آنقدر معتصب و غاصب بود و سخت گرفت که مردم بدشان آمد. لذا این چرخش استراتژیک متوکل در عقیده به سمت اخباری ها به نوعی جلب رضایت و آرامش عمومی مردم بود. خب حالا اگر این برگردد بخواهد از کسی دلجویی کند به عنوان شاخص این کار باید سراغ چه کسی برود؟ کسی که بیشترین استقامت را کرده است یعنی احمد بن حنبل. مبنای احمد بن حنبل چیست؟ این است که ما برای استنباط باید فقط سراغ کتاب و روایات برویم، هرچه از روایت فهمیدیم همان ملاک عمل ماست. لذا عقل اصلا به این حوزه راه پیدا نمی کند.

داستان های عجیبی از احمد نقل می کنند که می شود سه گونه احمد بن حنبل را برشمرد. یک گونه احمد که کاملا ناصبی باشد، یک گونه احمد که شما احساس کنید تا شیعه بودن یک قدم فاصله داشت و یک گونه احمد

که سنی باشد با مقتضیات زمان خودش. الان هم این هر سه نظر در مورد احمدین حنبل وجود دارد. ولی به نظر من نه ناصبی است، نه مغرض و نه معاند، بلکه کسی است پایبند به اصول اهل سنت خودش.

آن ایستادگی و آن حمایت متوکل موجب این می شود که جایگاه احمد بالا رود. احمد یک اعتقادنامه و مرامنامه‌ای دارد که از ابوبکر خَلال نقل شده است. این اعتقاد نامه به جایگاهی رسید که معیار سنی از غیرسنی شد. اهل سنت می گفتند هر تفکری که در مرامنامه احمد آمده است، اعتقاد ماست و هر چیزی که با مرامنامه احمد همخوانی نداشت بدعت بوده و از عقاید اهل سنت نیست. لذا چند دهه‌ای طول می کشد تا اینها بپذیرند که ابوحنیفه و احناف هم جزو اهل سنت هستند. چون ابوحنیفه یک نگاه مرجئه‌ای داشت و طبق مرامنامه احمد مرجئه اهل بدعت هستند. بعداً تصحیح کردند که ارجاء ابوحنیفه ارجاء سنت است نه ارجاء بدعت.

پس مرام احمد در فقه چه بوده؟ صرف حدیث. فقط حدیث ملاک است. حنبلی در ایران نداریم. مقداری در شام و مقداری در عربستان هستند.

امروز وقتی در فقه به اهل سنت برسید باید تبعیت کنند از یکی از این چهار مکتب. به نوعی اجتهاد دارند ولی اجتهادشان درون مکتب خودشان است. مقدار اجتهاد آنها اصول پذیرفته شده احناف و نظراتی که برخی از دانشمندان بزرگ داده اند. پس اهل سنت از نظر فقهی یا حنفی یا مالکی یا شافعی یا حنبلی هستند که به لحاظ تعداد افراد پیرو، اول حنفی است بعد شافعی بعد مالکی و بعد حنبلی.

این در فضای فقه بود و یک پای قضیه حل شد. اهل سنت در عقاید چطور هستند؟

گرایش‌های کلامی اهل سنت

قدیم‌ها در عقاید دو نوع نگرش بود: یکی گرایش عقلی محض و یکی هم گرایش خبری محض. یک عده معتقد بودند در عقاید فقط حرف اول و آخر را باید عقل بزند، سراغ نقل نمی‌رفتند. می‌گفتند نقل به کار عقاید نمی‌آید و نمی‌تواند عقیده ثابت کند. عقل من باید عقیده ثابت کند، اسم اینها معتزله بود.

گرایش دیگر این بود که این چه حرفی است، عقل چه کاره است؟ عقل اگر می‌خواست راه باز کند این همه اختلاف بین عقلا پیش نمی‌آمد. اصلاً عقل به آنجا نمی‌رسد. خب پس من اعتقاداتم را از کجا بگیرم؟ بین ظاهر خبر چه می‌گوید. به اینها می‌گفتند اهل حدیث. می‌گوید ما اگر داریم «ان الله علی العرش استوی» تو بپذیر که خدا روی کرسی نشسته است. تخت چه طوری است؟ خدا چه طوری نشسته است؟ و ... نمی‌دانم. اگر بفرض در خبری دیدیم که خدا می‌گوید من شب جمعه از آسمان هفتم به پایین می‌آیم بگو چشم، خدا می‌آید. چه طوری می‌آید؟ نمی‌دانم. خدا پا دارد؟ دست دارد؟ نمی‌دانم.

این دو تفکر باهم درگیر می‌شوند. یکی از زمینه‌های درگیری شان در قضیه محنت قرآن است. مامون معتزلی می‌شود و از آنها حمایت می‌کند و متوکل به سمت اهل حدیث می‌رود. حمایت‌های مامون از معتزلی، در رشد و رواج شان بی‌تاثیر نبوده است.

معتزلی‌ها جزو مرام‌نامه احمد بن حنبل قرار می‌گیرند یا نه؟ احمد بن حنبل راس الحدیث است، طبق مرام‌نامه او معتزله اهل بدعت است. معتزلی‌ها تا قرن هفتم می‌آیند و بعد از حمله مغول از بین می‌روند. امروز ما در جهان اهل سنت، معتزله نداریم. پس یادمان باشد که وقتی به ابن ابی الحدید استناد می‌کنیم به عنوان یک سنی، او معتزلی است. لذا اگر یک سنی بگوید ابن ابی الحدید اصلا سنی نیست، نگوئیم دلیل کم‌آوردی منکر شدی! او برای خودش مبنا دارد. به کشف زمخشری وقتی استناد می‌کنیم، زمخشری کیست؟ معتزلی است. دلیل از کسی می‌آوری که اصلا او را به عنوان اهل سنت قبول ندارند.

در این کشمکش و درگیری، دو مصلح تقریباً هم‌عصر با یکدیگر به این نتیجه می‌رسند که تاکی این بگوید عقل، دیگری بگوید نقل؟ عهد این آمده است که ما راه میانه‌ای را انتخاب کنیم. یکی در سمرقند است و دیگری در عراق. همدیگر را هم ندیدند ولی در یک عصر می‌آیند مکتبی را ارائه می‌دهند که بتواند بین عقل و نقل جمع کند.

یکی ابو منصور ماتریدی است و دیگری ابوالحسن اشعری. ماتریدی در سمرقند و اشعری در عراق. هر دو متوفای اوائل قرن چهارم هستند. این دو می‌آیند دو دستگاه فکری اعتقادی بنا می‌کنند که هم عقلی است هم نقلی. به نوعی می‌آیند شیوه اعتدال را برمی‌گزینند که یکی می‌شود مکتب ماتریدی و دیگری مکتب اشاعره. این دو اختلافات جزئی باهم دارند ولی در شیوه خود بخشی از عقل و بخشی از نقل را وارد کردند.

معتزلی‌ها که از بین رفتند. پس اهل سنت امروز در پیروی از اعتقادات، سه مکتب می‌توانند داشته باشند: یا حدیثی باشند، یا ماتریدی و یا اشعری. یعنی ممکن است کسی مثلاً در فقه تابعیت کند از مکتب امام شافعی ولی اعتقاداتش را از اهل حدیث بگیرد. حنبلی‌ها از نظر فقهی و عقایدی حدیثی هستند. شافعی‌ها یا حدیثی هستند یا اشعری، البته غالباً اشاعره هستند.

احناف، غالباً ماتریدی‌اند. اگر ماتریدی نباشند، اهل حدیث هستند. البته ممکن است یک حنفی پیدا کنید که اشعری مسلک باشد. اشعری و ماتریدی نزدیک هم هستند و خیلی فرقی ندارند. مالکی‌ها هم بین اشعری و حدیثی هستند. مالکی‌ها بیشتر اشعری هستند و گرنه اهل حدیث‌اند. با این تفاسیر یک نگاه کلی که بیندازیم می‌بینیم که اهل سنت غالباً با عقل مشکل ندارند. اهل حدیث هم که باشند یک چیزی شبیه اخباری‌ها شیعه هستند.

پس نظام اعتقادی همه خبری شد. اینجاست که جایگاه کتب صحاح سته روشن می‌شود. فقط اختلافی در معتبرتر بودن صحیح مسلم یا بخاری وجود دارد که غالباً قائل هستند که اول صحیح بخاری بعد مسلم و بعد بقیه معتبر هستند. احناف هم در طول تاریخ به این سمت کشیده شدند و اعتبار این کتب را قبول دارند. البته خود این مذاهب در پاره‌ای از موارد درگیری‌های شدیدی داشته‌اند. برای مثال اگر مسجد جامع اموی سوریه بروید چهار محراب دارد برای چهار مذهب که پشت سر هم اقتدا نمی‌کردند. در مواردی هم جنگ‌هایی در گرفته است که یک پای ثابت آن هم غالباً حنابله بوده‌اند. حنابله به خاطر جمود حدیثی که داشتند، کمترین قاضی را هم داشته‌اند. بیشترین

قاضی از احناف است. چون به خاطر سیستم فکری که داشتند حکم آسان تر بدست می آید و قاضی هم که می خواهد حکم کند و ماجرا را حل کند.

گرایشهای طریقتی اهل سنت

اما در بحث طریقت ها اگر بخواهیم بک تقسیم ثنایی داشته باشیم، باید بگوییم آیا این فرد سنی طریقتها را قبول دارند یا نه؟ البته غالب اهل سنت با طریقت ها مشکل ندارند.

منظور از طریقت همان منش و مسلک عرفانی و صوفیانه است که در پی یک شیخی صورت می گیرد و یکسری آداب اخلاقی و اذکار ... هم دارد که تعداد آنها زیاد است. ولی طریقت های مشهور چهار طریقت نقشبندیه، قادریه، چشتیه و سهروردیه هستند. البته این طریقت ها تقریبا به ۷۰-۸۰ شاخه تقسیم می شوند.

نکته ای که در طریقت ها وجود دارد این است که غالب طریقت ها، قطب الاقطابشان امام علی (ع) است و از ایشان به پیامبر می رسد. این مسئله جز در یکی دو زیر شاخه، در همه طریقت ها جاریست.

اینها در طول تاریخ فراز و فرود زیادی داشته اند. گاهی بدعت ها در آنها زیاد شده و گاهی عقل گراتر شده اند. ولی امروز در میان اهل سنت یکی از نمادهای دینداری اهل سنت صوفی بودنشان است. البته نباید اینها را با صوفیان شیعه مقایسه کرد. صوفی بودن در اهل سنت یعنی پایبندی به یکسری اصول اخلاقی و نمادی از دینداری و تدین. در ایران تقریبا همه این جریانات طریقتی وجود دارند ولی نقشبندی و قادری بیشتر هستند.

حال باید به این سوال جواب داد که جایگاه وهابیت کجاست؟ رابطه وهابیت با اهل سنت چگونه تبیین میشود؟ تباین، تساوی، عموم و خصوص من وجه یا مطلق؟ اینکه می گوییم وهابیت با اهل سنت تضاد دارند منظور چیست؟ تا حالا اهل سنت را با معیارهایشان و عملکرد مشخصشان شناختیم. گذرا وهابیت را هم بشناسیم.

این روندی که ذکر شد پابرجا بود تا قرن هفتم. در قرن هفتم احمد بین عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه از یک خانواده حنبلی در شام ظهور می کند. عالمی است که تالیفات زیادی دارد. با صوفیان اصلا میانه خوبی ندارد. ردی بر محی الدین و ابن عربی دارد. فقط یک کتاب به نام «منهاج السنه النبویه» در رد شیعه می نویسد. این کتاب در جواب بازتاب های کتاب علامه حلی نوشته شده است که سلطان خدابنده را شیعه کرده بود.

به گفته بزرگان اهل سنت در این کتاب چون بحث نقد و رد بوده است متاسفانه از مدار انصاف خارج می شود. گاهی ضدیت این کتاب با شیعه به جایی می رسد که او را به نصب نزدیک می کند.

بقیه کتاب های ابن تیمیه بیشتر در فضای اهل سنت است. چون در شام بوده است و همه اهل سنت بوده اند و در فضای موجودی که از صوفیان و ... دیده بود شروع کرد به ابراز چند عقیده خاص مانند اینکه سفر برای زیارت

حرام است، زیارت قبر حتی قبر رسول‌الله حرام است، نذر برای غیرخدا حرام است، توسل به غیرخدا حرام است، استغاثه به غیرخدا حرام است و... او همه این‌ها را با عنوان شرک بیان کرد.

این حرفها در جامعه خودش یعنی شام سروصدا ایجاد کرد. دادگاهی تشکیل دادند و نمایندگانی از چهارمذهب اهل سنت در دادگاه حاضر شدند و هرچهار مذهب حرفهایش را نپسندیده، مخالف مبانی اهل سنت تشخیص می‌دهند و زندانی اش می‌کنند. این تیمیه در سال ۷۲۶ زندانی می‌شود و در سال ۷۲۸ در زندان می‌میرد. بعد اعلام کردند که هرکس بر دین این تیمیه باشد مسلمان نیست و ...

این تیمیه حنبلی بود. یعنی در فقه و اعتقادات حدیثی بود ولی یک قاضی حنبلی هم او را مستحق زندان می‌داند. در همان زمان یک حدیثی دیگر جواب مستند به تمام ادعاهای او می‌دهد. این تیمیه حدیثی مسلک بود ولی اولین نقدهای معاصر به او را یک حدیثی مسلک بنام فقیه الدین سکی می‌نویسد که در فقه شافعی است ولی در اعتقادات حدیثی است. این کتاب کتاب «شفاء الصغار فی زیارة خیرالانام» نام دارد. پس حدیثی بودن و حنبلی بودن هیچ کدام توجیهی برای حرفهای ابن تیمیه نشد.

نکته ای که باید بدان توجه کرد این است که ابن تیمیه مباحث فقهی را رنگ عقایدی داد. افعال مکلفین در حوزه فقه است. رفتن به زیارت یا واجب است یا مستحب یا مباح یا مکروه یا حرام. به این منوال حتی قبل از ابن تیمیه هم بود. لذا برخی مثلا توسل به غیر خدا را مکروه میدانند یا ...

اما حرف جدید ابن تیمیه این را رنگ عقایدی زد و گفت اینها شرک است و فاعل این اعمال از دایره اسلام خارج می‌شود و خون و مال و ناموسش هدر می‌شود. قبل از او بر فرض هم کسی قائل به حرمت زیارت‌قبور باشد، می‌گفت کسی که این کار را انجام می‌دهد مرتکب گناهی شده‌است مثل نگاه به نامحرم. ولی «شرک» که شد یعنی از مرز اسلام خارج شده‌است. ابن تیمیه البته تاحدودی قائل به اجتهاد بود.

برخی او را ناصبی می‌نامند. درحالی که ناصبی وصفش عداوت با اهل بیت است. ما الان تقریبا ناصبی نداریم. همه اهل سنت به تناسب کمتر و بیشتر محب اهل بیت هستند. کسی که وقتی اسم علی(ع) را با پسوند رضی‌الله عنه می‌آورد یعنی محب است. سعی کنیم عنوان نزنیم. عنوان زدن راحت است ولی شناخت سخت است.

از اجتهاداتش این است که سه طلاق در مجلس واحد را برخلاف غالب اهل سنت قبول ندارد. از اجتهادات دیگرش تعریف جدیدی است که از عبادت می‌دهد. هر نوع خضوع و خشوع در برابر دیگری را عبادت تعریف کرد. لذا وقتی شما توسل، نذر یا استغاثه که می‌کنی این خضوع و خشوع همون عبادت می‌شود و شرک می‌شود. البته این را نه اهل سنت معاصر پذیرفتند و نه حدیثی مسلک‌ها می‌پذیرد و نقدهایی هم به او نوشتند.

ابن تیمیه شاگردی بنام ابن قیم جوزی دارد که اندیشه اش را ترویج کرد. بعد از شاگردش خبری از اندیشه اش نیست تا قرن ۱۲ که دوباره ابن نگاه در سه ناحیه رشد می‌کند. دریمین ابن امیر صنعانی، در شبه قاره هند شاه ولی‌الله دهلوی، در شبه جزیره عربستان محمد بن عبدالوهاب.

محمد بن عبدالوہاب حنبلی کاملاً اندیشہ ابن تیمیہ را می پذیرد. ابن تیمیہ در شام عالم پرور این حرف را زد و زندانی شد ولی محمد بن عبدالوہاب در بیابان های شبہ جزیرہ گفت و با حاکم عصر خودش یعنی آل سعود پیوند برقرار کرد، بعد حمایت انگلیس و پول نفت، شکست عثمانی و ضعف مسلمین و استعمار غربی ها، تقویت بنیہ مالی و رسانہ ای وہابیت و چتر حمایتی کہ عربستان بر سر افراطیون بنا می کند و ... آنچه کہ شدہ است را واقع می کند. ولی متأسفانہ امروز کسانی می خواهند بگویند کہ اہل سنت همان وہابیت است. پس وہابیت از اہل سنت نیست با این بلایی کہ خود اہل سنت برسر ابن تیمیہ می آورند.

وہابیت مقلد نیست ولی احناف ایران مقلد امام اعظم ابوحنیفہ هستند و ... حتی خود احمد بن حنبل در دیدگاہ وہابیت اثر و ارزشی ندارد. چرا کہ عینکی کہ محمد بن عبدالوہاب با آن نگاہ می کند حدیث گرایبی بود کہ از منظر ابن تیمیہ نگاہ می کند. معتبرات ابن تیمیہ برای ابن عبدالوہاب معتبر است. لذا راحت برچسب وہابیت را بہ ہر کسی نزنید. وہابیت شاخصہ دارد. یکی اینکہ مقلد نیست. پس وہابیت را ما در جملہ اہل سنت نمی دانیم.

سوال دوم اینکہ آیا ہمہ اہل سنت می دانند وہابیت از اینہا نیست؟ نہ ہمہ نمی دانند.

سوال سوم چرا گرایش بہ وہابیت زیاد است؟ جواب اینکہ این سوال از کجاست و کی گفتہ کہ گرایش بہ وہابیت زیاد است؟ وہابیت در آفریقایی کہ از لحاظ مادی و فرهنگی در ضعف هستند بیشترین ہزینہ را کرد ولی کمترین نتیجہ را گرفت. دلیلش این است کہ در آفریقا طریقت ہا خیلی فعال هستند و این دو با ہم جمع شدنی نیستند. طریقت یعنی ذکر، توسل، حلقہ و ... کہ اینہا ہمہ در وہابیت شرک است.

بلہ یک چیزی هست بہ نام سلفیت. سلفیت یک جعل اصطلاح است کہ بہ فقہ کاری ندارد. یعنی ما الان با جماعتی روبرو هستیم کہ در فقہ مقلد یکی از مذہب‌اند ولی در عقاید اہل حدیث از منظر ابن تیمیہ هستند. دقت شود کہ نمی توان ہر حدیثی را سلفی نامید. مثلاً سکی خودش حدیثی است ولی منتقد ابن تیمیہ است. ولی خروجی اینہا اگرچہ بر خلاف وہابیت مقلدند ولی خروجی وہابیت میشود و می گویند کہ مثلاً توسل بہ مردہ شرک است. چون در عقاید از منظر ابن تیمیہ حدیثی شدہ است. ما بہ این سلفی می گوئیم کہ با وہابیت خیلی فرق دارد.

تقسیمات فقیہی	تقسیمات کلامی و اعتقادی	تقسیمات طریقتی
حنفی	معتزلی (این رویکرد کلامی از بین رفته است)	نقشبندیہ
مالکی	اہل حدیث	قادریہ
شافعی	اشعری	سہروردیہ
حنبلی	ماتریدی	چشتیہ



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحاديه بين المللى امت واحده



واحد فرهنگى و آموزش
اتحاديه بين المللى امت واحده
با همكارى مجله الكترونيكى اخوت
www.unified-ummah.com
www.okhowah.com